

درس هفتاد و سوم:

تبیین بحث امتناع اعاده معدوم و عدم تکرار در
تجلی

بسم الله الرحمن الرحيم

تنزّل علی به مرتبه معلولیت معنای کثرت

در عوالم وجود

بحث درباره عدم تکرار در تجلّی بود، عرض شد که ذات پروردگار در مقام تنزّل امکان ندارد که در تنزّل واحد به دو متنزّل، تنزّل داشته باشد و هر تنزّلی یک متنازلی را می طلبد. بنابراین این کثرتی که در تمام عوالم پیدا می شود از نقطه نظر کثرت، کثرت صدور به معنای انفکاک نیست بلکه به معنای تنزّل علی به مرتبه معلولیت است. و آن تنزّل علی در هر مرتبه ای یک معلول را اقتضاء می کند، بنابراین تکراری در علیّت و همین طور در معلولیت وجود ندارد.

یکی از مطالبی که ایشان در اینجا می فرمایند این است که **وَ فِي كُلِّ آيَةٍ لَهُ شَأْنٌ جَدِيدٌ**^۱ مظاهری که وجود پروردگار در آنها ظهور پیدا می کند، آن مظاهر

۱. شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۹۶.

پروردگار دائماً در حال تغییر و تبدیل هستند و او در هر آنی ظهوری سوای ظهور دیگر دارد، و از طرف دیگر چون ظهور پروردگار لا یتناهی است بنابراین **تَشَانِ** ذات به شئون مختلف هم لا یتناهی است که این هم از لوازم عدم تکرار در تجلی است.

لازم آمدن مثلّیت در ذاتِ حقّ در صورت

تحقّق مثلّیت در عالمِ خلق

یکی از جهات دیگری که بر مسئله عدم اعاده معدوم مترتب می شود مسئله ﴿لِیَ َسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ﴾^۱ است، چون لازمه قائل شدن به اعاده معدوم این است که شیء، مماثل با آن معاد باشد که مرحوم حاجی این مسئله را بیان می کنند. ایشان مثلّیت را در اینجا به یک معنای عامّی گرفته اند اما بحث راجع به اعاده نفسِ معدوم است نه مثلّیت. بنابراین اگر قرار باشد که تکرار در تجلی پیدا بشود لازمه اش مثلّیت یک شیء با شیء دیگر در تمام جهات است، درحالی که در عالم دو شیء مانند هم نیستند و هر وجودی یک وجودِ مختصّ به خودش

^۱. سوره الشوری (۴۲) آیه ۱۱.

را می‌طلبد، یعنی امکان ندارد که حتی دو سلول
من جمیع جهات شبیه به هم باشند.

اگر قرار باشد مثلیّت در عالم خلق متحقّق بشود
لازمه‌اش مثلیّت در ذاتِ حقّ است؛ چون علّت که
همان صادر اول است، علّتِ برای این مثل است و
چون از یک علّت فقط یک معلول تنازل پیدا می‌کند
پس در افاضه دوم و اضافه اشراقیه ثانی طبعاً این
موجود باید مغایر با موجودِ اول باشد، و اگر مثل
قبلی باشد مثلِ او در ذات پروردگار هم پیدا می‌شود
که ﴿لِيَ سَ كَمِثْلَهُ شَيْءٌ﴾، این هم از
نقطه نظر ربط مسئله با مبدأ اول.

دلالت معلول، مدلول و منتهای واحد بر

علّت، دالّ و مبدأ واحد

و مطلب بعد اینکه می‌فرمایند: **وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ**

لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ^۱؛ آیتِ وحدانیّت

پروردگار در مرایا و تجلیات او ظاهر می‌شود، چون
پروردگار متعال واحد است پس آیه او هم باید واحد
باشد، ما از معلول واحد پی به علّت واحد و از مدلول

۱. شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۹۶.

واحد پی به دالّ واحد و از منتهای واحد پی به مبدأ واحد می‌بریم. چون هر ذاتی در تشخّص خودش واحد است و آن تشخّص هم مستند به مبدأ اولیّ است پس مبدأ اولیّ هم باید واحد باشد و امکان ندارد که متعدّد باشد. اگر مبدأ اولیّ متعدّد شد امکان ندارد که تشخّص واحد در عالم وجود پیدا بشود چون دو علّت، دو معلول را می‌طلبد و یک علّت، یک معلول را می‌طلبد، پس اگر این ذات در عالم وجود واحد بود معلوم می‌شود که علّتش هم واحد است.

البته تمام این مطالب به‌صورت برهانی در اسفار هم آمده است ولی دأب مرحوم حاجی بر این است که نتایج عرفانی مترتّب بر حکمت متعالیه را در لا به لای براهین خودشان در فلسفه بگنجانند درحالی‌که جای این حرف‌ها در کتب فلسفی نیست، ولی ایشان به‌خاطر غلبه و اشتداد جهت شوق و انبساط خودشان نمی‌توانند به صرف بیان این مسائل اکتفا بکنند و این غلبهّ حال باعث می‌شود که این مسائل را هم در لا به لای این ابحاث فلسفی بیاورند.

این بحث راجع به اعاده معدوم بود که ایشان تا اینجا بیان کردند، گرچه شیخ‌الرئیس و بعضی دیگر قائل به بدهت این مسئله شده‌اند،^۱ ولی مرحوم حاجی از روی قاعده، دلائل و براهینی را هم برای این مسئله در اینجا ذکر می‌کند.

تبیین و توضیح صورت مسئله اعاده

معدوم

برداشت ما از مسئله اعاده معدوم باید این‌طور باشد که بگوییم: این شیء که یک تشخص واحد دارد در یک زمانی باید معدوم بشود و بعد آن شیء در یک زمان دیگر باید به همان وجود سابق وجود پیدا بکند. به‌خاطر روشن شدن مسئله لازم است که ما در اینجا یک قدری بحث را گسترش بدهیم و همان‌طور که دیگران هم گفته‌اند بحث را اختصاص به زمانیّات ندهیم، و ما داعی نداریم که بحث امتناع اعاده معدوم را محدود به زمانیّات بکنیم!

البته درست است که در بحث اعاده معدوم چون زمان از مشخصات متشخص است بحث از آن هم

^۱ . الهیّات شفا، ج ۱، ص ۳۵.

مطرح می‌شود، من باب مثال اگر شیئی که در سال گذشته معدوم شده است و از بین رفته است بخواهد الآن تحقّق پیدا بکند دیگر این شیء آن شیء قبلی نیست؛ به خاطر اینکه آن شیء، شیئی بود در سال پیش و در مکان خاص و در زمان خاص، ولی اینکه الآن تحقّق پیدا کرده است مانند آن و به شکل آن است. مانند اینکه در کارخانه موادّ پلاستیکی را در قالب می‌ریزند و هزارتا توپ مثل هم درست می‌کنند، به نحوی که اگر شما یکی از این توپ‌ها را به دست بچه بدهید و بعد بچه آن را گم بکند و گریه بکند که من همان توپ خودم را می‌خواهم؛ شما در اینجا یک توپ دیگر به او می‌دهید و او خیال می‌کند که همان توپ قبلی است ولی این توپ در واقع مثل آن قبلی است. یا اینکه اگر یک توپ پلاستیکی را آب بکنید یعنی دیگر توپ نباشد و مایع بشود و بعد دوباره این را در قالب بریزید و دوباره تبدیل به همان توپ بکنید، آیا می‌توانید بگویید که این همان توپ قبلی است؟ نه، این توپ مثل آن قبلی است و با آن فرق می‌کند. ماده‌اش از بین رفته است و آن هویتش

را از دست داده است و الآن تبدیل به توپ دیگری شده است و این طور نیست که عینِ همان توپِ سابق باشد.

بقاء ماهیت ملاک برای بقاء وحدتِ

تشخص هر شیئی

بله، اگر شیئی بر اثر تغییر و تبدلات، خود ماده‌اش وجود داشته باشد و ماهیت خودش را از دست ندهد، در این صورت اگر تغییر و تبدلی هم در آن پیدا بشود باز می‌گویند که این همان شیء قبلی است منتها صورتش عوض شده است. من باب مثال میزی هست که الآن صورت میز دارد، بعد شما اجزاء آن را از هم جدا می‌کنید و تبدیل به تخت می‌کنید در اینجا می‌گویید که این همان است منتها تبدیل به تخت شده است، دوباره آن را به هم می‌زنیم و تبدیل به صندلی می‌کنیم در اینجا صورت آن را عوض می‌کنیم ولی ماده‌اش عوض نمی‌شود. حالا اگر به فرض این میز بسوزد و خاکستر بشود و بعد این خاکستر تبدیل به کود و درخت سیب بشود و شما دوباره یک میز مانند همان میزِ ده سال قبل بسازید، آیا الآن می‌توانید بگویید که این همان است؟ نه،

دیگر نمی‌توانید بگویید که این همان است بلکه این
مانند او است چون این، ماهیّت خودش را عوض
کرده است.

ما ملاک برای بقاء وحدتِ تشخّص خودمان را
بقای مادّه می‌دانیم که این بقاء مادّه راسمِ وحدت
است میان شیئی که صورتش را عوض کرده است و
صورت جدیدی به خودش گرفته است. ولی اگر این
ماهیّت از بین رفت در این صورت اگر این وجود
تعلّق به یک ماهیّت جدیدی بگیرد، این دیگر اعاده
معدوم نیست بلکه خلقِ مماثل با آن شیء فانی و
معدوم است. و لذا عرض شد که بحث ما اختصاص
به زمانیّات ندارد و در مجردّات هم مسئله همین‌طور
است؛ در مجردّات وقتی که وجود به یک ماهیّتی
تعلّق می‌گیرد، حالا ما اسمش را ماهیّت بگذاریم یا
هویت بگذاریم یا از نظر وجودی اسمش را مرتبه
شدّت و ضعف بگذاریم، اگر آن وجود به یک شیء
و خلقِ مجرد تعلّق بگیرد، در مرحله فناء آن شیء
مجرد - اگر فرض بشود، ما نمی‌گوییم که این‌طور
است ولی اگر فرض بشود - دیگر اعاده معدوم

ممکن نیست.

البته این بحث که هر چیزی که به وجود بیاید دیگر قابل از بین رفتن و فناء نیست یک بحثی است که بعداً خواهد آمد و در آنجا عرض می شود که فناء به چه نحوه است و کلام فلاسفه در اینجا به چه نحوه است، و فلاسفه در اینجا بعضی از کارها را به چه نحوه می توانند ترسیم بکنند، من باب مثال این مسئله خَلْق کردن شیر توسط حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام یا امام رضا علیه السّلام چگونه است، این شیر چطور خلق می شود و چطور فناء پیدا می کند، این نفس ناطقه اش کجا می رود، آیا نفس ناطقه آن هم وجود دارد یا فقط وجود مادی است یا اینکه علاوه بر وجود مادی خود نفس ناطقه اش هم از بین می رود؟ اینها دیگر مسائلی است که خیلی از افراد به جهت اینکه نتوانسته اند حقیقت اراده و مشیت ولیّ خدا را بیابند منکر این قضایا شده اند و بعضی دیگر یک توجیهاتی کرده اند که توجیهات غیر موجه است. ان شاء الله در مباحث بعدی این مطلب خواهد آمد که نحوه فناء موجودات در آن وجود بحث و بسیط چگونه و به چه نحوه است.

عدم اختصاص بحث اعاده معدوم به

زمانیات

به هر صورت اگر ما مسئله فناء هویت و اندکاکش در وجود بحث و بسیط را در مورد زمانیات قائل بشویم، لا محاله باید فناء هویت و اندکاک و انمحاء آن در وجود بسیط را در مورد مجردات هم به نحو اولویت و تبدل قائل بشویم؛ زیرا تبدل ماهیت در عالم زمانیات مستلزم تغییر و تبدل علت در عالم مجردات است؛ یعنی تا در آنجا تغییری تعلق نگیرد و علیتی موجب تغییر در معلول نشود در این عالم هم یک چنین تحقیقی پیدا نخواهد شد. روی این حساب فرض کنید که یک خلق مجرد وجودی دستخوش فناء بشود، در این صورت خلق جدیدی که پیدا می شود قطعاً مماثل با او است و دیگر عین او نخواهد بود.

جهتی را که مرحوم حاجی در اینجا ذکر می کند و برهانی را که حکماء معمولاً در اینجا می آورند چون تعلق به زمان دارد لذا مسئله زمان هم در اینجا مطرح می شود. اگرچه از یک نقطه نظر این قسم از برهان درست و صحیح است ولی دلیل به اختصاص

این بحث به زمانیّات ندارد.

توضیح دلیل امتناع اعاده معدوم

برهان به این نحو است که من باب مثال یک شیء که در روز شنبه وجود داشت و روز یکشنبه از بین رفت و در دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه نبود، حالا که این شیء در روز پنجشنبه دوباره می‌خواهد وجود پیدا بکند، اگر بگویید که این وجود همان وجود اول است پس می‌گوییم که در این مدت کجا بوده است؟

اگر بگوییم که این وجود ثانی و مُعاد، مانند آن است دیگر اشکالی وجود ندارد، چون این وجود دوم یک وجودی است که در تمام خصوصیات مانند آن اوّلی است؛ از نظر شکل، قیافه، ماهیّت و امثال ذلک مانند آن وجود اول است. این درست مثل این است که دو تا کتاب داشته باشیم که یک کتاب را در این دست خودتان بگیرید و کتاب دیگر را هم در آن دست دیگرتان بگیرید. ولی اگر شما یک کتاب را از بین ببرید و خمیر بکنید و ماهیّتش را عوض بکنید و بعد دوباره در آن بنویسید دیگر این یک کتاب جدید است، و اگر هم بگویید که این همان

کتاب اول است بالمسامحه، بالمجاز و بالعنايه گفته‌اید، چون این در واقع غیر از آن کتاب اوّلی است، آن کتاب از بین رفت و نیست شد.

تایید این مطلب این است که خود مردم هم این مطلب را می‌فهمند، من باب مثال اگر شخصی یک کتاب را بیرون انداخت و این کتاب از بین رفت و پوسید و مضمحل شد و با آشغال‌ها یکی شد، و بعد شما پنبه و بازمانده آن را جمع کردید و دادید با آن برایتان یک کتاب درست بکنند و آن را صفحه‌بندی بکنند و دوباره تمام همان مطالب قبلی را در آن پیاده کردید، آیا صاحب اول می‌تواند از شما مطالبه بکند و بگوید که کتاب من را بده؟ آیا می‌تواند چنین کاری را بکند؟ نه، نمی‌تواند این کار را بکند چون این که دیگر آن کتاب قبلی نیست، پس صاحب اول این کتاب نمی‌تواند از شما دیگر مطالبه بکند و بگوید که این همان کتاب من است، چون می‌گوییم که این کجا همان است؟! کتاب تو خاک شد، پوسید و از بین رفت، اینکه الآن من دارم مماثل با آن است که با آن فرقی ندارد.

حالا اگر بگوییم که این شیء خود همان شیء
قبلی است یعنی این شیء، تشخص همان قبلی باشد،
در این صورت این اشکال پیش می‌آید که اگر این
شیء که در روز پنج‌شنبه هست همان شیئی است که
در روز شنبه وجود داشته است پس این شیء در
یک‌شنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و چهارشنبه کجا بوده
است یعنی در کجای این عالم بوده است؟

اشراف انسان به صورت حقیقی اشیاء در

روز قیامت

تلمیذ: آیا زمان هم قابل اعاده نیست؟

استاد: بله، زمان هم قابل اعاده نیست، زمان دیگر
برگشت ندارد. شنبه رفت و زمانیات هم رفتند، یعنی
شنبه و آن افرادی هم که در شنبه بودند رفتند. اگر
زمان قابل اعاده باشد تمام آن افرادی که در شنبه
بودند هم باید برگردند، یعنی تمام لوازم هم باید
برگردند؛ حسن، حسین، تقی، کرات و آسمان‌ها همه
اینها باید دوباره برگردند. شما که نمی‌توانید فقط
زمان مال زید را برگردانید، چون زمان اختصاص به
زید ندارد بلکه زید در زمان و مقهور زمان است،
نه اینکه زمان تگه‌تگه مثل لباس باشد که یک تگه از

زمان مال زید باشد و یک تگّه مال دیگری باشد
مثل اینکه الآن زید یک لباس دارد که مختصّ به
خودش است و شما هم یک لباسی دارید که مختصّ
به خودتان است.

تلمیذ: پس اینکه می‌گویند در قیامت زمان
برمی‌گردد و همه چیز را دوباره در مقابل انسان
می‌آورند به چه معنی است؟

استاد: حالا بحث مربوط به عالم قیامت را بعداً
عرض می‌کنیم که چطور در روز قیامت زمان
بر نمی‌گردد چون زمان، زمانی است که گذشته است.
صحبت در این است که انسان بواسطه تجردی که در
روز قیامت پیدا می‌کند به صورت حقیقی اشیاء که
حقیقتِ مادهّ اشیاء است اشراف پیدا می‌کند و آن
صورت حقیقی برای انسان متمثّل و ظاهر می‌شود،
یعنی انسان خودش را مُشْرِف بر تمام زمان‌های
گذشته یعنی بر آن صورت حقیقی اشیاء احساس
می‌کند.

و اگر قرار بر این نباشد اشکال پیش می‌آید؛
من باب مثال ما الآن چند بدن داریم؟ می‌بینیم که یک

بدن داریم، ولی این بدنی که الآن ما داریم ده‌ها بار از بین رفته است و دوباره به‌وجود آمده است، سلول‌های ما همه از بین رفته‌اند و دوباره به‌وجود آمده‌اند و این دیگر قابل شک نیست، حالا اگر قرار باشد در روز قیامت تمام این بدن‌ها برگردند لازمه‌اش این است که یک بدن امتدادی وجود داشته باشد که یک سرش اینجا در قم باشد و سر دیگرش مثلاً در طهران یا جای دیگری باشد، چون تمام این خَلع و لِبَس‌هایی که این بدن همین‌طور در تمام طول عمر پیدا کرده است باید با هم محشور بشوند، و تمام کارهای انسان باید با همین صورت جسمانی ظاهر بشوند. درحالتی که مسئله این‌طور نیست، بلکه در در روز قیامت به‌خاطر اینکه جنبهٔ تجردی برای انسان پیدا می‌شود دیگر زمان برداشته می‌شود و وقتی که زمان برداشته شد، نفس تا برزخ اطلاع پیدا می‌کند و متّصل به ملکوت می‌شود. و چون حقایق این صُورِ مادّی در عالم ملکوت ثبوت دارند پس برای انسان، منکشف می‌شوند.

اشراف به صورت حقیقی اشیاء برای

بعضی از افراد در همین دنیا

همین قضیه الآن برای خود شما هم وجود دارد؛ من باب مثال حالی برای شما پیدا می شود که در آن حال به تمام اعمال گذشته خود اشراف پیدا می کنید بدون اینکه زمان برگردد، یا به تمام اعمال آینده خود اشراف پیدا می کنید بدون اینکه زمان آینده برای شما آمده باشد. تمام مکاشفاتی که سالکین یا بعضی از افراد می کنند و در آن تمام کارهای طول عمرشان را می بینند از همین باب است.

آقای بیات خدا رحمتشان کند، می گفتند:

در بچگی از اراک به یک مکتب می رفتیم، در آن راهی که از اراک که منزل ما بود تا آن مکتب می رفتم حالاتی برای من پیش می آمد، با اینکه بچه بودم ولی حالاتی برای من پیش می آمد. در یکی از آن روزها که داشتم می رفتم، تمام وقایعی که برای من از هنگام طفولیت که من اصلاً یادم نبود تا الآن همه به ذهنم آمد و همین طور تمام آنچه را که از این به بعد تا آخرین لحظات عمرم در این دنیا برای من پیدا می شد را دیدم؛ ارتباط با آقای انصاری رضوان الله علیه را دیدم، ارتباط با آقای حداد قدس سره را دیدم، قضایای فلان آقا را دیدم، تمام کارهایی را که انجام می دهم دیدم، اینکه در همدان و فلان شهر چه می شود را دیدم، ارتباطات در آخر عمر خودم را دیدم، اینکه به چه قضایایی مبتلا می شوم و چه کسالت هایی پیدا می کنم را دیدم. تمام این مسائل را در آنجا دیدم، و بعد ورود در یک مرحله دیگر و عبور از عالم نفس را هم دیدم. و تمام چیزهایی که بعداً برای من اتفاق می افتاد را یکی یکی بر همان چیزی که دیده بودم منطبق می کردم.

فرزند ایشان می گوید که من در آن ساعات آخر

عمر ایشان به دیدنشان آمدم، در آن روز آخر گفت

که من امروز می میرم و شروع کرده بود به وصیت

کردن! به ایشان گفتند که چطور این حرف را

می زنید؟ گفت که آخرین مرحله ای که من در آن

زمان کودکی دیده بودم را الآن دارم می بینم که به آن

رسیده ام و از اینجا می فهمم که عمر من دیگر تمام

است و ظاهراً همان روز ایشان از دنیا می‌روند.

تجرد نفسانی و برداشته شدن حجاب

معنی معاد در عالم قیامت

در اینجا زمان برای ایشان برنگشته است، تمام صور حقیقیه اشیاء در عالم ملکوت ثابت است گرچه از نقطه نظر نزول در این عالم نیاز به تدریج و زمان دارند ولی از نقطه نظر حقیقت و ثبوت در آن عالم نیاز به زمان ندارند. این مسئله مثل پرونده‌ای است که شما تمام قضایایی را که امروز باید انجام بدهید در آن یادداشت کرده‌اید، من باب مثال بنده امروز باید این کار را انجام بدهم، با این شخص ملاقات بکنم، این درس را بروم، این درس را بدهم و این بحث را بکنم، عصر بچه را دکتر ببرم و شب به خانه برگردم. شما تمام این قضایا را در این پرونده یادداشت می‌کنید، حالا همین نوشتن اگر به صورت خود حقیقت آن شیء باشد این می‌شود اشراف.

بنابراین مسئله معاد در عالم قیامت، معاد واقعی نیست یعنی زمان برنمی‌گردد و خلقت اجسام به همان حقیقت خودشان در عالم ماده برنمی‌گردند، بلکه آنچه که در عالم قیامت است این است که

شخص با بدنِ واحد خلق می‌شود که دارای نفسِ واحد است. حالا راجع به آن بدن که چه شکلی است الآن کار نداریم؛ یکی ممکن است بگوید که آن بدن همین بدن عالم ماده است، یکی ممکن است بگوید که لطیف‌تر از این بدن است، یکی ممکن است بگوید که اصلاً بدن مثالی است، ما فعلاً به این جهت کار نداریم. حالا می‌گوییم که اصلاً همین بدن است ولی به هر صورت یک شخص واحد است و بدن واحد دارد.

نکته‌ای که در اینجا هست این است که زمان، مکان و حجاب‌ها در این دنیا مانع شدند از اینکه ما بر قضایا و صور اطلاع پیدا بکنیم ولی در آنجا این زمان، مکان، نفس و حجاب‌ها برداشته می‌شود و ما تجرد نفسانی پیدا می‌کنیم، ولو اینکه شخص از اشیاء باشد فرق نمی‌کند، آنها هم تجرد فی‌الجمله پیدا می‌کنند به همان مرتبه سعه وجودی خودشان، یعنی تمام اعمال و کردار خودشان را در وجود خودشان می‌بینند، الآن می‌بیند که مثلاً من این عمل را انجام داده‌ام.

ذکر مثال برای اشراف بر اعمال در قیامت

مانند اینکه شما اگر صبحانه خورده باشید الآن در وجود خودتان احساس شبع و سیری می کنید، اگر هم صبحانه نخورده باشید در وجود خودتان احساس آلم و گرسنگی می کنید. شما الآن در وجود خود احساس گرسنگی می کنید ولی گرسنگی دیروز را دیگر الآن در وجود خودتان احساس نمی کنید، حالا اگر این حجاب برداشته بشود گرسنگی دیروز و پریروز را هم احساس می کنید، کاری که دیروز انجام دادید را هم در وجود خودتان احساس می کنید؛ یعنی الآن خودتان را واجد می یابید برای جمیع اعمالی که در گذشته انجام داده اید و در آینده انجام خواهید داد، حالاتی که در گذشته داشته اید و در آینده پیدا خواهید کرد، این مسئله تجرد در روز قیامت است.

بنابراین معاد در روز قیامت به این معنا نیست که تمام بدن های افراد در آنجا جمع می شوند، در این صورت تمام صحرای محشر فقط کفاف یک نفر را هم نمی دهد، در این صورت این شخص باید با هر بدنی که کاری انجام داده است مانند یک گله

راه بیفتد و بیاید، تازه این فقط یک شخص است! لذا اصلاً معاد به این صورت نیست بلکه اینکه می‌گویند عود پیدا می‌کند یعنی عود به عنوان مجازی. پس معاد این است که صورت حقیقی اشیاء در عالم قیامت عود پیدا می‌کند، یعنی در واقع این طور نیست که آن صورت حقیقی از بین رفته است و حالا عود می‌کند، بلکه آن صورت حقیقی در ظرف خودش وجود دارد ولی شما از آن اطلاع ندارید.

معنای آیه ﴿فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾

لذا می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱؛ تو نمی‌دانی که تمام کارهایی که انجام

داده‌ای در وجودت ذخیره شده است، خیال می‌کنی

فانی هستند، خیال می‌کنی که برمی‌گردند،

^۱. سوره ق (۵۰) آیه ۲۲؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۵۷:

«ای پیغمبر ما! تو از این مطلب و حقیقتِ امر در غفلت بودی! و ما پرده و حجاب معنی را از برابر دیدگان تو برداشتیم! و بنابراین چشمان تو امروز تیز بین و حادّ شده، و حقایقِ ماورای حجابِ ماده و طبع را می‌بیند! به‌طوری‌که نه تنها به ظواهر اعمال و رفتار و وقایع امور و حوادث می‌نگری، بلکه بر حقایق و بواطن و نیات و ملکات و اخلاقیات و وجهه آنها از نقطه نظر خیر و شرّ، و سعادت و شقاوت، و حقّ و باطل، با خبر می‌گرددی و مطلع می‌شوی.»

درحالی که برنمی گردند بلکه ذهن شما بر آنها اطلاع پیدا می کند، الآن در وجود خودت هستند. مثل کتابی نیست که از این اطاق بیرون برود و دوباره به داخل برگردد، بلکه کتاب در همین اطاق است، چراغ را روشن می کنی و کتاب را می بینی! در روز قیامت فقط کلید چراغ را می زنند، لامپ را روشن می کنند، نه اینکه کارهای گذشته را یکی یکی بیاورند و در جلوی چشم انسان نشان بدهند. کار خدا در روز قیامت کلید زدن است، می گویند که حالا تماشا کن! همه چیز در وجود ما هست، حقیقت تمام اشیاء در وجود ما که همان وجود ملکوتی ما است نه وجود مادی، هست. ماده که اصلاً از بین رفت پس حقیقت تمام اشیاء در وجود ما هست و روز قیامت فقط کلید را می زنند و می گویند که حالا ببینید، ولی الآن هنوز کلید زده نشده است.

در این دنیا بعضی کلید خودشان را می زنند و همه چیز را می بینند؛ آنها افرادی هستند که معاد را طی کرده اند، از قیامت برزخیّه، انفسیّه، عظمی، کبری و صغری و همه چیز گذشته اند. ولی در روز قیامت این مسئله برای همه تحقّق پیدا می کند و برای همه

هست، پس این دیدن در روز قیامت مخصوص به ما است.

اشکال برای اعاده معدوم

نکته‌ای که در اینجا هست این است که این شیئی که در قیامت است اگر عینِ همان قبلی است پس در این صورت این عدمی که در این وسط فاصله افتاده است چه می‌شود؟ عرض کردیم که این مسئله مربوط به زمانیّات نیست و در مجردّات هم هست و فرق نمی‌کند، یعنی گرچه در مجردّات زمان نیست ولی بالأخره این اشکال در آنجا هم پیدا می‌شود. پس اشکال این است که اگر این شیء ثانی عینِ همان شیء اول است پس عدم در اینجا چه می‌شود؟

اگر می‌گویید که این شیء ثانی عینِ همان شیء اول است مثل این است که یک شیء در ذات خودش معدوم بشود، چون می‌گوییم که این همان است، یعنی این شیء در عین حال که هست، معدوم است. پس یک شیء در حالی که وجود دارد عدم هم بر او بار می‌شود و این عقلاً محال است.

اگر می‌گویید که این مثل این است اشکال ندارد،

چون این یک شیء دیگر است که آن قبلی از بین رفته است و یک شیء دیگر مثل آن درست شده است، ولی اگر این شیء جدید همان قبلی باشد لازمه‌اش این است که یک شیء در این برهه و فاصله بین دو وجود معدوم باشد، یعنی درعین حال که این شیء جدید خود آن قبلی است، خود آن نیست.

لزوم تأخر رتبی در علّیت دلیل برای امتناع اعاده معدوم

تلمیذ: در اینجا دیگر اجتماع نقیضین می‌شود!
استاد: بله، در اینجا جمع بین عدم و وجود در آن واحد می‌شود. این اشکالی است که در اینجا وجود دارد. و بر این مسئله اشکالات دیگری هم بار می‌شود، من باب مثال **تَقَدَّمَ الشَّيْءِ عَلَى نَفْسِهِ** لازم می‌آید؛ چون شما می‌گویید که این همان است، اگر این همان است و درعین حال مقدّم بر آن است پس این مقدّم بر خودش است. و شما می‌توانید بگویید که **تَأَخَّرُ الشَّيْءِ عَنْ نَفْسِهِ** هم در اینجا لازم می‌آید، چون این همان است و درعین حال متأخّر از آن است پس **تَأَخَّرُ الشَّيْءِ عَنْ نَفْسِهِ** است.

این دلیلی بود که مرحوم حاجی در اینجا اقامه

کرده‌اند، ولی گفتیم که مسئله در مورد مجردات هم همین‌طور است، یعنی وقتی که یک شیء فانی بشود ولو اینکه مجرد باشد، وقتی که در خلق جدید پیدا می‌شود دیگر نمی‌شود که همان قبلی باشد، چون از نقطه نظر رتبی باید متأخر از آن باشد. یعنی گرچه در آنجا زمان نیست ولی از نظر رتبه متأخر است از آن ذاتی که قبلاً بوده است، پس همین اشکال **تَقَدَّمَ الشَّيْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَتَأَخَّرَ الشَّيْءِ عَنْ نَفْسِهِ** در آنجا هم پیدا می‌شود، منتها نه در زمانیّات بلکه از نقطه نظر رتبه.

تلمیذ: آیا منظور از تأخر رتبی در مجردات همان تأخر علی است؟

استاد: بله، تأخر علی پیدا می‌شود، یعنی یک شیء در ذات خودش از نقطه نظر علّت متأخر می‌شود چون آن شیء بالأخره علّتی می‌خواهد، پس آن علّت ذاتاً باید مقدّم بر آن معلول باشد. بنابراین علّتی که یک معلول را ایجاد کرده است اگر بخواهد دوباره همان معلول را ایجاد بکند، در این صورت آن معلول ثانی از نظر رتبه متأخر از آن معلول اول است

که این تأخر رتبی است نه زمانی. البتّه گفتم که این مسئله در جایی بیان نشده است و شاید آنها صحیح می‌گویند و ما اشتباه می‌گوییم. این دلیل اوّلی بود که برای امتناع اعاده معدوم می‌آورند.

دلیل مطرح کردن بحث اعاده معدوم

تلمیذ: دلیل مطرح کردن بحث اعاده معدوم چه چیزی بوده است؟

استاد: این بحث را متکلمین مطرح کرده‌اند،^۱ و دلیل مطرح کردن آن این بوده است که یک عده گفته‌اند که آنچه که در عالم قیامت تحقّق پیدا می‌کند روح نیست، در شرح لاهیجی این مطالب را دارد،^۲ بعضی گفته‌اند که ما روح نداریم و هرچه هست فقط همین ابدان است، بعضی گفته‌اند که نه، ما روح داریم و آن هم از بین می‌رود و بعد در قیامت باید اعاده بشود، چون اگر اعاده نشود اشکال پیدا می‌شود به اینکه این شخصی که معاد پیدا کرده است غیر از آن شخصی است که این اعمال و تکالیف را انجام داده است، پس باید این همان شخصی باشد که در

^۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۸۴.

^۲. تعلیقه الهی‌دجی *علی المنظومة و شرحها*، ص ۱۹۲.

آن عالم این کارها را انجام داده است.

این مسائل باعث می شود که اینها بخواهند بحث اعاده معدوم را مطرح بکنند، ولی اگر ما قائل باشیم به اینکه روحی داریم و آن روح در وعاء خودش ثابت است و دستخوش تغییر نیست بلکه آن روح در روز قیامت به یک صورت ظهور پیدا می کند، دیگر بحث اعاده معدوم از بین می رود و نیازی به آن نیست. یعنی اصل بحث اعاده معدوم مربوط به معاد است، پس وقتی که ما آمدیم بحث معاد را با بقاء نفس ناطقه و امثال ذلک حل کردیم دیگر تمام این مسائل طبعاً از بین می روند. اما به هر صورت چون این یک بحثی است که مطرح شده است و بالأخره باید با دلیل و برهان محکم بشود بحث خوبی است گرچه نیازی به آن نیست.

تلمیذ: این افراد چه دلیلی برای معدوم شدن انسان دارند تا بعد بگوییم که آیا اعاده معدوم اشکال دارد یا ندارد؟

استاد: اینها می گویند که ما بالعیان می بینیم که انسان معدوم می شود.

تلمیذ: می‌گوییم که این بدن معدوم می‌شود ولی
نفس ناطقه معدوم نمی‌شود.

استاد: حالا اگر گفتند که ما نفس ناطقه نداریم
چه جواب می‌دهیم؟

تلمیذ: با ادله دیگر آن را اثبات می‌کنیم.

استاد: بله، در اینجا با همین بحث عدم اعاده
معدوم به آنها جواب می‌دهند که اگر ما نفس ناطقه
هم نداشته باشیم و فقط همین بدن باشد، باز این بدن
در روز قیامت خودش نیست بلکه باید مثل و مماثل
او در آنجا ایجاد بشود.

بعد اشکالات دیگری هم در اینجا پیدا می‌شود؛
من باب مثال اینکه آن بدن، ماده است و شعور و
اختیار ندارد، تکلیف به آن تعلّق نمی‌گیرد، و اشکال
حقیقه الشّیء بصورته لا بمادّته در آنجا پیدا
می‌شود و امثال ذلک، این حرف‌ها اشکالات دیگری
است که در آنجا مطرح می‌شود.

اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد